

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خلاصه بحث راجع به تقیه این شد دیگر از این مطلب خارج بشویم. نمی توانیم به نحو یک قاعده کلی حکم بکنیم که اذا دار الامر بین التقیه یا توریه و امر به استحباب، دائما مثلا تقیه مقدم باشد یا دائما توریه مقدم باشد یا این ضوابطی را که مرحوم استاد فرمودند، سه قسم کردند بر طبق آن...

انصافا مجموعه روایات ما مشکل است. عده ای از روایات ثابت نیستند. اینها بر اساس مبانی حجیت خبر آمدند، ثابت نیستند و خیلی مشکلات دارد. و چون اصولا فقه شیعه بالاخره بعد از روایات تدوین شده، ما در این جهت به مجموعه قرائن باید برگردیم. حتی به فتاوی متأخرین.

البته مجموعه قرائن در فقه شیعه از فتاوی قدما شروع می شود که ما اسمش را گذاشتیم عهد انتقال از نصوص به فتاوا. از آن زمان شروع می شود.

و با ضوابطی که هست نگاه می کنیم اصحاب چه تلقی کردند. یک ضابطه کلی می خواهیم بگوییم که این طور در کلمات آقایان آمده، این الان مشکل دارد.

بعد از این مورد اول که مورد به اصطلاح ضرر و اینها بود، مرحوم شیخ انصاری متعرض مورد دوم می شود در باب کذب و آن در جایی است که به اصطلاح ایجاد صلحی بین مسلمانها بکند. ایجاد صلحی بین طرفین بکند. بین دو نفر دعوا دارند، برود دروغ بگوید. و در ضمن این باب هم مثلا دروغ بعضی از روایات به زوجه هست؛ بعضی از روایات دروغ به اهل است. اطلاق به زوجه دارد.

علی ای حال در این راه دوم به خاطر اصلاح نه به خاطر خوف. به خاطر امر وجودی اصلاح؛ یعنی انسان تصور نکند بگوید خب حالا من اصلاح نمی کنم، چرا دروغ بگویم. نه به خاطر اصطلاح دروغ بگوید.

اصل این مطلب در مجموعه روایات ثابت است. یک دو سه تا نکته دارد؛ فقهی و فنی. نکته مهم فقهی اش این است که می تواند مطلقا دروغ بگوید یا همان ترتیبی که گفته شده، ابتدا توریه بکند، برود به طرف یک جوری بگوید که بفهمد که مثلا طرف مداحی اش کرد دروغ نگوید، مثلا بگوید نه بر بخورد نه خیلی تو را تعریف کرد، بگوید تعریف نکرد.

مجموعه کلام را یک جوری بیاورد که دروغ هم نباشد اما فهم اصطلاح هم از آن بشود.

اگر توریه ممکن بود، توریه مقدم باشد؛ ممکن نبود دروغ بگوید.

مرحوم شیخ و مرحوم استاد هم با ایشان موافقت کردند، می گویند نه ظاهر روایت که مطلق است. قائل خصوصیتی نشده؛ یعنی در روایت این قید توریه نیامده است. حالا آنجا یک کلمه ضرورت و اضطرار بود در بحث دفع ضرر، اما در اصطلاح بین الناس این نیست. این یک نکته که در مسئله هست. طبعاً در اصلاح اگر بود، در زوجه هم همین طور یا اهل. اگر می خواهد وعده به آنها بدهد سعی بکند توریه بکند. با توریه بگوید به دروغ منتهی نشود.

مرحوم شیخ مبنایشان این است که ظاهرش این است که توریه لازم نیست، حتی اگر تمکن داشته باشد دروغ بگوید. این یک نکته فقهی. یکی هم همین که آیا به اهل یا به زوجه دلیلی بر آن هست که دروغ بگوید و مخصوصاً با این ترتیبی که هست.

یکی دو تا هم نکته فنی دارد این بحث. نکته اول فنی بحث این است که آیا ما این را استثناء بکنیم از کذب یا نه؟ این هم دو نکته فنی دارد نه یکی. یکی این است که ما اصولاً در باب کذب معتقد بشویم که کذب فی نفسه حرام نیست، به خاطر آثار بدی که بر آن مترتب می شود. قبیح عقلی نیست. عقل آن را حکم نمی کند. چون مثلاً مضر به زندگی انسان است، مثلاً موجب نفاق انسان است، موجب بدبینی مردم، به خاطر آثاری که دارد. اگر از این راه وارد شدیم، خب اگر اثرش اصطلاح باشد اثر خوبی است دیگر.

اگر بنا بشود که ما کذب را فی نفسه قبیح و حرام ندانیم، روشن شد؟ یعنی به وجوب اعتبارات و طبق آثاری که بر آن بار می شود. پس طبق اثری که بر آن بار می شود که اصلاح باشد، خوب است دیگر. نکته راه خوبی است.

پس یک بحث این است. و تعجب ما این است که مرحوم استاد قائل به این مبنا هستند. مرحوم آقای خویی قائل به این مبنا هستند که حرمت کذب ذاتی نیست به این جهات. اما ایشان در اینجا از این راه وارد نشدند. این هم خیلی عجیب است. اما مثلاً الان کتاب غزالی را که آوردم ایشان هم قائل به همین مبناست. ایشان هم مثل مرحوم استاد به خاطر آثاری است که بر کذب بار می شود. ایشان می گوید اگر اصلاح بود خب دیگر حرام نیست دیگر. قبیحی هم ندارد؛ چون کذب به خاطر آثارش بود. اگر شما آمدید بین دو نفر یا در جامعه صلحی ایجاد کردید دیگر در اینجا این خودش کار خوبی است. دقت می کنید؟

قاعداً باید مرحوم آقای خویی هم همین راه را می‌رفتند. می‌خواهم این را بگویم، نکته فنی این است. قاعداً ایشان باید از همین راه وارد می‌شدند. و هنوز هم نمی‌دانم چرا ایشان از این راه وارد نشده است. ایشان مرحوم آقای خویی از این راه وارد نشده است. پس یک نکته اش این است. یک نکته دیگرش هم این است که مرحوم استاد در اینجا تمسک به اطلاق اصله بین اخویکم کردند. (ان المومنون اخوه)، فرمودند این آیه مبارکه اطلاق دارد. آن وقت نسبتش با ادله کذب عموم و خصوص من وجه است. یعنی اصلاح بکنید ولو به کذب. دقت می‌کنید؟ عموماتی که دارند.

خب این هم بحث است. آیا واقعا آیه مبارکه اطلاق دارد که شامل کذب هم بشود؟ این از آن بحث‌های معروفی است که در دنیای اسلام از اول مطرح بوده؛ حالا به دو شکل اساسی. یک شکل که اخباری‌های ما پیش گرفتند که اصلاً قرآن اطلاق ندارد. تمسک به اطلاقات قرآن نمی‌شود کرد. این راه اخباری‌ها. می‌گویند ظواهر کتاب حجت نیست دیگر. اصلاً ما به اطلاق آیه مبارکه نداریم اصلاً حوا بین اخویکم. یکی هم راهی است که غالباً عده‌ای از اصولی‌ها در طول تاریخ گرفتند. حالا الان بیشتر علمای شیعه، غالباً و اینکه این آیه مبارکه در مقام اصل تشریع است. اطلاق، مقدمات حکمت در آن جاری نمی‌شود.

پس یک بحث این است. روشن شد؟ من نحوه بحث‌ها را مطرح بکنم که اگر خواستید وارد بحث بشوید. پس تا اینجا دو تا شد؛ یکی اینکه ما اصولاً نظرمان به قبح کذب و حرمت کذب چه جور باشد؟ اگر ما اطلاقی یعنی فی ذاته گرفتیم اینجا استثناء می‌شود علم می‌خواهد. اگر فی ذاته نگرفتیم و به عنوان آثار گرفتیم، خب قاعداً دلیل هم نمی‌خواهد دیگر؛ چون قبحش به خاطر آثار است. اینجا اثر خوبی دارد. این پس دیگر یک دلیل.

س: استاد اگر برای آثار گرفتیم یعنی گفتیم به خاطر آثارش، پس یعنی همه هر جور که روایات کذب آمده ما نمی‌شود به اطلاق شخص بکنیم همه باید حمل به این خاطر آثار بکنیم

ج: طبعاً دیگر

س: باید آثار را احراز بکنیم تا حکم به

ج: طبعاً دیگر، اگر در قسمت عقلش باید احراز بکنیم. اگر دلیل شرعی داشت بعضی جاهایش شک کردید به اطلاقش می‌شود تمسک کرد. چون دلیل لفظی باشد نمی‌شود تمسک کرد.

قاعده‌اش را عرض می‌کنم. دقت کنید می‌خواهم بحث قاعده‌ای را اول خدمتان عرض بکنم قبل از اینکه وارد بحث روایات و اینها بشویم.

پس یک بحث هم راجع به این است که آیا ما در این مسئله غیر از روایات وارده، به آیات هم می‌شود تمسک کرد یا نه؟ آقای خویی به آیات تمسک کردند. این هم یک راهی که آن هم نسبت بین این ادله و ادله کذب، انما یفتی الکذب، نسبت بین این دو تا در قرآن عموم و خصوص من وجه است. حالا یک کسی بگوید در قرآن اصولاً تعارض عموم و خصوص من وجه وجود ندارد. آن بحث دیگری است. ایشان از این راه گرفتند.

آنوقت در ماده اجتماعش که کذب برای اصلاح باشد، اصلاح بین اخوین، يرجع به روایاتی که کذب برای اصلاح اشکال ندارد. این هم یک بحث. من دارم الان بحث کبروی اش را مطرح می‌کنم که در خلال روایت انشاء الله اشاره می‌کنیم. این دو تا بحث روشن شد؟

بحث دیگری که در اینجا هست که بیشتر به اصطلاح امروزی‌ها به فلسفه اخلاق بر می‌گردد. همان طور که در شاید در روایات ما هم اشاره شده است. و آن اینکه آیا خروج کذب برای اصلاح، خروج موضوعی است یا نه؟ و گاهی به شکل دیگری در مسائل اخلاقی فلسفه اخلاق، این مسائل فلسفه اخلاق و اینها از قبل از اسلام است، ارسطو و... کتابهایشان. یا به شکل دیگری است. آن نکته‌اش این است؛ آیا ما در این جور جاها ثنائی فکر می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم کذب دو جور است دیگر بالاخره. یا به اصطلاح مثل کلام دو جور است؛ یا صدق است یا کذب. ما دیگر دو جور بیشتر نداریم.

اگر گفتیم در حال اضطرار کذب بگویید این استثنا خورده، خارجش است. اگر گفتیم برای اصلاح کذب بگویید این خارج است. یک تفکر دیگر هست که نه، اصلاً این اصولاً دو قسم نیست؛ نه اینکه کلام دو قسم باشد. آن شبیه همان بحث اطلاق که گفتیم. آن خودش یک قسم است. کلام یا کذب است یا صدق است یا اصلاح است. یعنی در حقیقت اصلاح نه صدق است نه کذب.

س: بر اساس روایت می‌فرمایید دیگر؟

ج: چون روایت دارد اصلاً ما آمدیم

س: این نیست

ج: بحث اخلاقی هم هست این. ربطی به روایت هم ندارد. یعنی ما این را می توانیم احتمال می دهیم. خوب دقت کنید چون این احتمالات را که ما می دهیم؛ الان خود من در این مسئله تطبیقش برای من مشکل است، چون نشد ما... ما احتمال می دهیم بعضی از روایات که اشاره دارد، شاید حتی اینها ناظر بوده به بعضی از مباحثی که در فرض کنید ۵۰۰ سال، ۱۰۰۰ سال، ۲۰۰۰ سال قبل از اسلام به عنوان فلسفه اخلاق مطرح شده. آن وقت این روایت موید آن تفکر بوده است.

بینید تفکر چه جوری است؟ آن تفکر این است که کلام یا صدق است یا کذب. خب شما می گوید اصلاح است. اصلاح هم کذب است، لکن هدف، هدف والاتری است. همان کسر و انکسار به اصطلاح آقایان. کذب پنجاه درجه مضرت دارد، اصلاح صد درجه، این کسر و انکسار می شود. این هم سابقا اشاره کردیم که آیا کسر و انکسار می شود؟ که واقعا هم قسمت مشکلی است در فلسفه اخلاق. این قسمت با قطع نظر از روایات هم مشکل است.

آیا کسر و انکسار می شود؟ مثلا کذب اگر من دروغ گفتم پنجاه درجه قبح دارد. پنجاه درجه من را می آورد پایین. اما چون اصلاح کردم در جامعه، صد درجه می برد بالا. پنجاه درجه به خاطر کذب می برد پایین، صد درجه به خاطر اصلاح می برد بالا. آن وقت پنجاه به پنجاهش به هم می خورند. نتیجه چه می شود؟ پنجاه درجه صالح، بلامعارض به قول آقایان، مصلحت یا مفسده بلامعارض می ماند. آیا این جور است؟ خوب دقت بکنید.

یا اصولا کسر و انکسار را قبول نمی کنیم. چرا کسر و انکسار را قبول بکنیم؟ اگر برای اصلاح بین دو طرف، دروغ گفت، صد درجه مصلحت گیرش می آید، پنجاه درجه مفسده هم هست. این یک عالم است آن یک عالم. اگر دروغ نگفت، صد درجه مصلحت از دستش رفته، اما پنجاه درجه مفسده را هم حفظ کرده است. اصلا کسر، دقت می کنید؟

یک تفکر این است که اصولا، یا اصلا قائل بشویم که گاهی کلام در حقیقت دو نوع نیست. این بیشتر امروز به بحث فلسفه اخلاق می خورد. اصلا کلام دو نوع نیست. یا صدق است یا کذب است یا اصلاح. چون این توی روایات آمده. می خواهیم این را بگویم. گاهی بعضی چیزها که توی روایت آمده، عموما خیلی ریشه های تاریخی در بحث دارد. دقت می کنید؟ این ریشه های تاریخی دارد. از راه شناخت این ریشه های تاریخی گاهی می شود وضع روایت روشن بشود. این ریشه های... مثل همین روایتی که در باب عدد از ائمه (ع) نقل شده، این ریشه تاریخی دارد. یک جدولی بوده، مثل امروز چطور محاسبات نجومی هست، یا به حسب مثلا برای هلال، آنوقت هم این جزو محاسبات بوده. اصحاب ما در آوردند که یا قول وحدت یا رویت. توضیحش را اشاره کردیم. بحث عدد نبوده، در کلمات قدمای ما آمده

در فقه آمده. این در حقیقت در نکته تاریخی اش بحث عدد و محاسبات بوده است. الان محاسبات خیلی دقیق است، برنامه های کامپیوتری هست و فلان خیلی دقیق است. این جدولی که گفته شده یا عددی که گفته شده که ماه رمضان دائما تام باشد یا شعبان دائما ناقص باشد، این در حقیقت محاسبات آن زمان بوده که به ماها رسیده، به دنیای اسلام رسیده. این در قرن دوم یک جدولی بوده، خیلی هم دقیق نبوده حالا محل کلام بوده خود آن جدول.

این یک تفکری پیدا شد. ما در باب روایات جدول ارتباط می دهیم به این. یک تفکری پیدا شد چون شیعه به خاطر اینکه با دستگاه و تشکیلات نبود، خیلی مثلا معروف بود به مسئله آزاد اندیشی، فکر آزاد، چون به دستگاه خلافت اگر مرتبط می شد، هر روز یک چیزی می گفت. یکی یک چیزی می گفت، یکی ... خب این با آزادی فکر نمی ساخت دیگر. هر روز عوض بکنند، حالت نفاق پیدا می شود. لذا این و بعد هم ائمه علیهم السلام معروف بودند به ترویج علم، به ترویج تفکر حتی فلسفی، این کتاب توحید مفضل اصلا اسم ارسطو دارد که امام صادق (ع) می فرماید که ارسطو مثلا... یعنی غرضم این یک چیزی بود که راه انداختند در شیعه این قسمت را.

لذا در حقیقت آن روایات جدول که آقایان متحریند که چه کارش بکنند؛ آن نکته اش یک کلمه است. آن جدول نیست، آن محاسبات آن زمان است. چون ما یک محاسبات بسیار دقیق راجع به هلال داشتیم که نه در زمان قرن دوم مثلا در چین سه هزار سال قبل از اسلام، ۳۵۰۰ سال قبل از اسلام، خیلی فاصله های بلندی. این یک جدولی بود که آمد در دنیای اسلام و روی آن جهات به ائمه علیهم السلام نسبت داده شد. این در حقیقت عدد نیست، این جدول است. و جدول هم نیست، یعنی محاسبات. امروز محاسباتی که الان می بینید برنامه کامپیوتری معین هست، این محاسبات آن روز است. یک ماه تام، یک ماه ناقص، ماه رمضان تام، ماه شوال ناقص، ذی حجه ذی قعدة تام، ذی حجه را توش تام و ناقص می گرفتند به خاطر کیسه. عرض کردیم این چیز تازه ای هم یعنی خیلی هم قدیمی و قدیمی و متروک هم نیست. این ۱۵:۴۶ هست آلمانی، یک جدول تطبیقی بین سالهای قمری و شمسی، ماه های قمری و شمسی نوشته، مال ۱۵۰۰ سال، که چاپ هم شده، به فارسی هم ترجمه شده. ایشان هم همین جدول را آورده است. اصلا ایشان هم به این صورت. ۱۵:۵۹ در کتابش همین جدول را آورده.

این جدول در قرن دوم وارد دنیای اسلام شد. خب عده ای از سنی ها قبول نکردند. عده ای... یک عده ای آمدند این را به ائمه (ع) نسبت دادند. سر اینکه روایت جدول یک کمی ابهام دارد، روایت عدد، مال این است. نسبت دادند به ائمه علیهم السلام که ائمه (ع) به این محاسبات قبول کردند.

.....
طبعاً بعد محاسبات قوی تر شد. مثل ابوریحان بیرونی و استادش. استادش نمی دانم حالا اسمش خیلی گمنام است. من تازگی اسمش را شنیدم. محمود بن عمر، عمر بن محمود، او هم از خوارزم است، از ماوراء النهر است. اینها خب استاد ابوریحان. خود ابوریحان هم انصافاً قوی است. او هم استاد ایشان است. این در این زمان دیگر علم، علم نجوم پیشرفت کرد. این جدول خیلی ابتدایی بود. جدولی که اینها داشتند خیلی ابتدایی بود. پیشرفت کردند. اینها آمدند گفتند که این مطلب را نمی توانیم قبول بکنیم. این جدول قابل یعنی در محاسباتشان دیگر جدول این که الان هم عرض کردم در این زمان نزدیک ما هم نوشته شده این جدول دیگر حذف شد یواش یواش. این جدول را قبول نکردند.

بله طبق آن جدول ماه رمضان همیشه تام بود. ماه شوال هم همیشه ناقص بود. ماه شوال هم همیشه ناقص بود. الی آخر بحثها.
من می خواهم این نکته را عرض بکنم. این مطلب را چون ابوریحان در آثار الباقیه هم دارد. خیلی عبارتش صریح نیست. بعد من اخیراً کدام یکی یادم رفته مصدرش را، عین این مطلب را دیدم استادش دارد. خیلی هم عجیب است. واقعا اینها مردمان عجیبی هستند. ایشان می گوید که علمای شیعه روی عن الاثمه (ع) عن الامام صادق (ع) که ماه رمضان تام است و این جدول را نقل کردند. بعد ایشان می گوید این را علمای شیعه اشتباه کردند، چون امام صادق (ع) جزو ائمه اسلام است، جزو بزرگان اسلام است. چطور می شود امام صادق (ع) چنین مطلبی را بگویند که ماه رمضان همیشه تام است. ماه رمضان هم مثل بقیه ماهها است گاهی تام است گاهی ناقص است به حساب فلکی که دارد.

لذا خیلی عجیب است این علمای ماوراء النهر با اینکه سنی بوده، روی تأدب، می گوید این اشتباه علمای شیعه است. شأن امام صادق (ع) اجل از این است که این مطلب را بفرمایند. او دفاع می کند از امام صادق (ع). شأن امام (ع) اجل است چنین مطلبی را بگوید. این را علمای شیعه اشتباه کردند. چرا به امام صادق (ع) چنین نسبتی را دادند. و درست هم هست.

لذا از بعد از شیخ مفید، یعنی شیخ صدوق و طوسی بالخصوص دیگر بحث جدول بین اصحاب کلا از بین می رود. بحث عدد کلا از بین می رود. یعنی با محاسبات جدید.

این نکته را خوب دقت کنید. گاهی اوقات توی روایات ما یک مطالبی هست از این قبیل است. البته گاهی اوقات هم من عرض کردم سابقاً. ممکن است در روایات نباشد. ما گفتیم، من هذا ملک، را آقای خویی هم می گویند قبول نمی کنیم؛ چون سند ندارد. مشهور هست. عده ای هم گفتند چون مشهور است از پیغمبر (ص)، عرض کردم در این کتاب سنه وری اگر من اشتباه نکرده باشیم، الوسیط، این را به

عنوان قانون رم باستان نسبت می دهد. اصلا این ماده قانونی رم باستان است من هذا ملک. این یواش یواش روی الحمد لله تراش ائمه (ع) نه، یواش یواش توی فقه آمد.

این را خوب دقت بکنید گاهی اوقات مطالبی که الان دیده می شود، این مثلا من عرف نفسه فقد عرف ربه، این را اولین جایی که من دیدم، اگر قبل از آن آقایان پیدا کردند به من خبر بدهند. وسائل اخوان الصفا در قرن چهارم، به رسول الله (ص) نسبت داده است. اما در کتاب ثواب الحکمه سجستانی یا به ارسطو یا به سقراط نسبت داده. من عرف نفسه فقد عرف ربه. دقت می کنید؟ یعنی این کلماتی بوده که مال ...

ولذا خود حالا این مال قبلی ها که گفتم، خود من هم احتمال دادم الناس مسلطون علی اموالهم که بعدها توسط ابن ابی جمهور نسبت داده شده به ائمه (ع) به رسول الله (ص) یا امام صادق (ع)، این را هم عرض کردیم این هم به نظر من احتمالا جزو قوانین مثلا رم باستان یا چیز دیگری بوده. بعدها وارد شده است. الناس مسلطون علی اموالهم، تعبیر ناس هم مال همین است. مسلمون ندارد. نه المسلمون عند شروطهم.

اقرار العقل علی انفسهم جایز که مرحوم ابن ادریس می گوید معقد اجماع است، یواش یواش روایت می شود. ما احتمال می دهیم یک عده از اینها واقعا در یک، این نکته لطیفی است، در یک تمدن دیگری بوده، جای دیگری بوده، این یواش یواش وارد دنیای اسلام می شود. س: یعنی یکی نسبتش می دهد به امام (ع) بدون این که باشد

ج: حالا یکی نسبت می دهد یکی هم فرض کنید مثلا می بیند حرف بدی نیست. خب حالا قبول می کنیم. مثلا این جوری. والا الناس فی سعة حتی یعلمون، این را هم ما احتمال می دهیم، این کلماتی که توش الناس و اینها دارد، اینها احتمالا جزو، حالا مگر آنهایی که سند دارد مثل الناس شرکا فی ثلاث ۵۷: ۲۰ اینجا سندش هم زیاد است، اهل سنت هم دارند، ما هم داریم. غیر از آن مواردی که سند دارد، یک احتمالی هست که اینها یک ریشه های قانونی داشته، یا ریشه های شهرت داشته در کتابهای دیگری مثل کتابهای ارسطو یا دیگران، بعد به دنیای اسلام رسیده.

علی ای حال این تعبیر را من می خواستم توضیح بدهم، چون ما همیشه گفتیم روی متون روایات خیلی فکر کنید. این تعبیر که صدق و کذب و اصلاح؛ این یک تفکر فلسفه اخلاق است اصلا. یعنی یک تفکری است که بر می گردد در عقل عملی، در ابحاث عقل عملی.

س: یعنی تعریف کذب را عوض می کند؟

ج: هان عوض می کند.

این معلوم می شود که مثلاً باز اهداف و غایاتی که در کذب است، موثر است. که این اصلاح غایتش غایت صدق است، شکلش شکل کذب است. اصلاح، چون کلام یا صدق است یا کذب است یا اصلاح بین الناس. این چون اصلاح بین الناس شکلش شکل کذب است، خب دروغ گفته. لکن چون غایتش غایت صدق است، لذا آمده بین وسط قرار گرفته. هدفش صدق است، هدف صدق است، شکلش شکل کذب است. من فکر می کنم، فکر خودم را دارم عرض می کنم. این باید یک تفکر فلسفی بوده، فلسفه به اصطلاح عملی نه نظری نه عقل نظری. و این بعد حالا سرایت کرده، حالا آیا واقعا پیغمبر (ص) هم فرمودند آن فلسفه بوده، یا تأیید فرمودند آن تفکر فلسفی را. به ذهنم می آید اینها بیشتر ناظر به آن قسمت باشد.

پس این دوسه تا بحث را ما اجمالاً عرض کردیم.

اما راجع به روایات عرض کردیم ماشاء الله روایات فراوانی داریم. نکته فقهی اش را هم عرض کردیم که دوسه تا نکته فقهی است.

س: من عرف نفسه فقد عرف ربه، خود اهل سنت می گویند موضوعات الصنعانی الحسیس فی نمی دانم موضوع الحدیث خودشان

می گویند

ج: این حرفها را رها کنید، آن که موضوع را که ما هم بلدیم. می خواهیم بگوییم که قبل از کتاب رسائل، ۱۰: ۲۳ توی مسند نقل کرده. در همین غرر الدرر مرحوم عاملی هم آمده. حالا مرحوم یا نامرحوم. به امیر المومنین (ع) نسبت داده است. نه بحث به آن موضوع و آنها را رها کنید. من نمی خواهم آن بحث را بکنم. بحث این است که در کجا داریم قبل از این تاریخ رسائل اخوان الصفا قرن چهارم. من این را گفتم اگر پیدا کردید، چون در صحاح الحکمه یا به ارسطو است یا کیست نسبت می دهد. دارم سابقاً چاپ شده در مصر چاپ شده همین عبد الرحمن بدوی چاپ کرده است.

بحث سر این است که این کلام را ببینید تا قرن، آن وقت این اخوان الصفا خب می دانید اینها حالا یا یک نفر بودند یا ده نفر بودند، پانزده نفرشان اسم بردند، کار به آن بحث رسائل اخوان الصفا هم نداریم. اما در رسائل اخوان الصفا به هر حال گفته شده عده ای بودند، محرمانه بوده، انجمن علمی بوده، محرمانه بوده، حالا با تمام آنها، اینها سعی کردند آنچه را که اصطلاحاً ما امروز اسمش را می گوئیم علم، وارد دنیای اسلام بکنند؛ چون عده ای مخالفت می کردند. فیزیک و شیمی و نجوم و این جور چیزها مثلاً. این رسائل اخوان الصفا این طور است دیگر چهار تا رسائل.

س: اسماعیلی هستند؟

ج: اسماعیلی ها به یکی از امامانشان نسبت می دهند. روشن نیست. اصولا در این قرن سوم و از قرن دوم و سوم نه قرن اول، از قرن دوم و سوم و اینها اسماعیلی ها عده ای از این آثار را به خودشان نسبت می دهند، مثل آثار جابر. که در فیزیک و شیمی و طبیعیات و اینهاست، می گویند خود جابر بن حیان این شخص اسماعیلی بوده، نسبت به خودشان می دهند. در اینکه اجمالا همین طب، مال ابن بسطام هست طب النبی (ع) و الائمه (ع)، من احتمال می دهم این هم اسماعیلی باشد. بعید میدانم، یا زیدی هستند یا اسماعیلی. دو تا برادر ۲۴:۵۲ به هر حال این یک مطلبی است به طور کلی برای شناسایی شما، من همیشه عرض کردم اسماعیلی ها روی این بخش علم در دنیای اسلام زیاد کار کردند. اسماعیلی ها کلا. مخصوصا در مقابل حالا مکتب بغداد، اشعری بودند، اشعری ها جمود فکری داشتند. اینها انصافا یکی از عوامل و احتمالا اصلا اینها آمدند به اسم جابر در لواء جابر به امام صادق (ع). در همین یک عده از رسائل جابر چاپ شده در فیزیک، البته من مفهوم روایت را هم نفهمیدم هر چه فکر کردم، معنای محصلی در نیامد برای ما. مثلاً می گوید دخلت علی سید الصادق علیه السلام فقال لی، این طوری. این را هم برداشتند به ائمه علیهم السلام نسبت دادند که روشن نیست.

خود من اعتقاد بر این است که شخصی به نام جابر بن حیان وجود خارجی ندارد، واضح نیست. اصل وجودش واضح نیست. اینها در زیر این لواء اسم رمزی است، در زیر این عنوان مجهول، عده ای از رسائل را پخش کردند که آن اگر آن رسائلی هم که به ایشان نسبت داده شده، مثلاً رسائلی که به ایشان است، مثل سیدی الصادق علیه السلام، یک رساله هم به ایشان نسبت داده شده، شرح حال ائمه فاطمی ها تا سال ۳۷۰. حالا این دو تا به هم دیگر نمی خورد اگر کسی بخواهد، حضرت صادق (ع) ۱۵۰ وفات، تا ۳۷۰. معلوم است کاملاً واضح است که یک دستی پشت سر بوده که مجموعه امور عجیب و غریبه ای را به این شخص به نام جناب آقای جابر بن حیان. خب ما برای این مطلب اجمالا چون بحث فقهی اش و بحث جهاتش را متعرض شدیم، یک مقدار برای آشنایی به این عنوان، به این که ما اگر روایتی داریم، سابقه در اهل سنت دارد، عبارت غزالی را از جلد ۳ احیاء العلوم این چاپی که من دارم. حالا نمی دانم، چون احیاء العلوم تا جایی که من می دانم خیلی چاپ شده، دفعات زیاد. به هر حال به لحاظ باب برای اینکه مراجعه تان آسان بشود، ایشان بابتی قرار دادند آفات اللسان. در آفات لسان کذب و اینها را آورده. غیبت و کذب و الی آخره...

عرض کنم در این جلدی که دست من هست، جلد ۳، صفحه ۱۴۶ عرض کردم توضیحاتش را خارجی دادیم.

اعلم ان الکذب ليس حراما لعينه؛ این رامن توضیح دادم. اگر از این راه وارد شدیم خب خیلی این تفکر فلسفی است دیگر، فلسفه اخلاق است دیگر. می گوید ما کذب را حرام نمی دانیم. به خاطر ضرری که دارد. جامعه را به هم می ریزد دروغ که آدم بگوید، مثل آن چوپان دروغگو، اوضاع جامعه را، نفاق را در جامعه ترویج می کند، به خاطر ضررهایی که دارد. خب اگر ما این راه و مسلک را پیش گرفتیم، اگر اصلاح شد دیگر ضرری ندارد. ولذا اگر دقت کردید، اگر مصباح الفقه خد متتان بود، یا کتاب دیگر استاد که ظاهر محاضرات ایشان، مرحوم آقای خویی در مصباح الفقه از این راه نرفتند. قاعدا آقای خویی هم باید از همین راه می رفتند؛ چون ایشان هم مسلکش همین است. آقای خویی هم کذابا لعینه نمی داند. چون آقای خویی هم این مبنا را دارند خوب بود همین را. اینجا غزالی انصافا به مبنایش باقی مانده است. و این روی این مبنا درست است.

لما فيه من الضرر المخاطب على، بله، بعد ایشان می گوید الی آخره. بعد کلامی را ایشان از میمون بن مهران نقل می کند الکذب فی بعض المواطن خیر من الصدق؛ بعد هم مثال می زند.

فنقول الكلام وسيلة من المقاصد، فكل مقصود محمود يمكن التوصل اليه بصدق و الکذب جميعا فالکذب فيه حرام؛ اگر شما هم با صدق می توانید به آن برسید پول گیرتان می آید، هم با کذب پول گیرتان می آید، کذب حرام است. خب با صدق می شود پول گیرتان بیاید.

س: توریه هم صدق است دیگر

ج: بله ایشان توریه

فالکذب، دقت کردید؟ از راه، این از راه فلسفه اخلاق درآورد و پیش رفت. شما می توانید پول را از راه صدق و از راه کذب در بیاورید. ایشان می گوید فالکذب فيه حرام؛ خب از راه صدق به دست بیاورید.

و ان امکن التوصل اليه بالکذب دون الصدق فالکذب فيه مباح، اگر آن امر خودش مباح باشد، ان کان تحصیل ذلک القصد مباحا، و واجب ان کان المقصود واجبا، دقت کردید؟ طبیعتا آقای خویی هم باید همین راه را می رفتند. ایشان می گویند پس بعضی جاها کذب حرام است. ایشان کاری هم به روایت ندارد. بعضی جاها کذب مباح است. بعضی جاها هم کذب واجب است. مثلا اگر واقعا جلوی خونریزی گرفته نمی شود الا با کذب، چون جلوی خونریزی گرفتن واجب است. خب آنجا واجب می شود.

كما ان عصمة دم المسلم واجبة، فمهما كان في الصدق سبک دم امرء مسلم قد اختفى من ظالم، رفته یک جایی پنهان شده، ظالم می آید سوال می کند اینجا است؟ بگو نه اینجا نیست.

فالكذب فيه واجب، خوب دقت بکنید. ایشان در حقیقت در همان یعنی توضیح نداده، عادتا چون ایشان قبل از اینکه روایت را بیاورد از راه عقلی به خودش وارد شده، باید قاعدتا نوشته، قاعدتا باید ایشان قائل به کسر و انکسار بشود. این تعبیر فالكذب فيه واجب، یعنی چه؟ یعنی صدق مثلا اگر شما راست بگویید، پنجاه درجه برایتان منفعت دارد، اما اگر دروغ بگویید صد درجه. چرا، چون یک مومن را نجات دادید. بگو نه در این خانه نیست. یک مومن را نجات دادید.

پس انجاء مومن صد درجه، آن وقت پنجاه با صد، کسر و انکسار می شود، پنجاه. واجبات روی این تفکر درست می شود. و الا باید می گفت صدق اثر خودش را دارد، کذب هم اثر خودش را دارد.

س: باز هم چون این مهم تر است می شود بگوید که الصدق

ج: خب همین، می شود گفت. نه اینکه نمی شود. بحث سر این است که بگوییم یا نگوییم.

س: نه یعنی با مبنای خودش هم می سازد. ولی آن مبنایی که

ج: نه آن مبنا می گوید که اگر هم صدق گفت باز مصلحت صدق را حفظ کرده. می گوید آدم راستگویی است. گفته من راست می گویم ولو یک نفر کشته بشود. من نمی خواهم دروغ بگویم. من در زندگی ام نمی خواهم دروغ بر زبانم جاری بشود. خوب دقت کنید.

س: یک نحوه ترتب نمی شود؟

ج: نه ترتب نه، اینجا جای ترتب نیست. دقت کنید چه می خواهم بگویم. می خواهم بگویم که در این جور جاها بگوییم صدق هم مصلحتش محفوظ است، کذب هم مفسده اش محفوظ است، غایة الامر به اصطلاح درجاتش، مثلا اگر راست گفت. گفت بله آقا این آقا در خانه است. رفتند کشتند او را. ایشان کاری کرده که صد درجه برای خودش منقصة درست کرده، دم مسلم شده، اما پنجاه درجه هم به دست آورده، چون راست گفته، گفته من در زندگی ام راست می گویم. ولو خودم هم کشته بشوم حاضر نیستم دروغ بگویم. من حاضر نیستم دروغ بگویم ولو خودم کشته بشوم.

س: یعنی اینجا نمی شود گفت واجب است که کذب بگوید

ج: هان ایشان می خواهد بگوید واجب است. این واجب باید بگوییم کسر و انکسار. دقت کنید.

س: واجب با این نمی سازد حاج آقا با این توضیحی که دادید؟

ج: با این دومی نمی سازد.

س: چرا؟

ج: چون او می گوید درجه خودش محفوظ، آن هم محفوظ. می گوید به هم کسر و انکسار نمی کنند، سرایت نمی کنند. حالت کذب به حال خودش است، صدق هم به حال خودش.

بله، اگر دروغ گفت، دروغ گفت، جان مومن را به دست داده، صد درجه گیرش می آید. اما صدق هم نکرده. خود کذب پنجاه درجه منقصه دارد، منقصه هم حفظ شده است.

اگر راست گفت منفعت کذب حفظ شده پنجاه درجه، لکن صد درجه هم منقصه آمده که جان مومنی را در معرض خطر قرار داده است. اما این تفکر می گویند، این طور نیست. وقتی این جور فعلها می آیند از نظر اخلاقی ما قائل به ینبغی ان یفعل ینبغی مثل عقلی عملی. در عقل عملی یکی می ماند نه اینکه هر دو. یکی می ماند. و آن مصلحت راجح است یا مفسده راجح. دقت کردید؟

بحث سر این است که در صورت تزاحم به تعبیر مرحوم نائینی هر دو می ماند. فقط می ماند که من کدام یکی را انتخاب کنم. یا نه در صورت تزاحم فقط یکی می ماند. این عبارت ایشان در اینجا مناسب است به اینکه یکی می ماند.

و واجب ان کان مقصود واجبا کما ان عصمة دم المسلم واجبة، فمهما کان فی الصدق سفک دم امرء مسلم قد اختفی من ظالم فالکذب فيه واجب؛ و مهما کان لا یتم مقصود الحرب او اصلاح ذات البین، بله او استماله، عن نوشته، قلب المجنی علیه الا بکذب، البته عرض کردم صحیحش کذب است، ما حالا برای اینکه مشهور شده، فالکذب مباح؛ بعد خوب دقت کنید، چون من یک نکات فنی را خارج گفتم. بعد ایشان چه کار می کند؛ چون مرحوم شیخ انصاری می گوید ظاهرا کسی اعتبار توریه نکرده. گفته برای اصلاح دروغ بگوید ولو توریه ممکن باشد. لکن دقت کنید، چون ایشان از راه عقلی آمده، نه راه روایت.

بعد می گوید الا انه ینبغی ان یحترز منه ما امکن، روشن شد چه می خواهیم بگوییم؟ یعنی اگر توریه ممکن باشد اول توریه. چون از راه عقلی رفته. پس معلوم شد فرق بین شیخ و این آقا. ایشان از راه عقلی رفته. اگر از راه عقلی، لذا شیخ هم می گوید فالاحوط مراعات توریه بکن، شیخ احتیاط می کند. این همان است که در بحث احتیاط گفتیم که یک نکته عقلی ذکر می شود، آقایان منشأ احتیاط قرارش می دهند. در بحث اصول امروز گفتیم، کرارا گفتیم این چند روزه. پس این نکته، مرحوم شیخ به چه نگاه می کند؟ اطلاق روایت. کذب و صدق و

اصلاح. دیگر توش نیامده که توره بکن، توی هیچ کدام از این، خود ایشان هم روایت را می آورد، خود غزالی هم می آورد نه اینکه حالا خیال کنید مرحوم شیخ. در روایات آنها هم توره نیامده نه اینکه در روایات ما. لکن ایشان چون طبق قاعده عقلی دارد حکم می کند، روی عقل عملی، می گوید بله اینجا کذب مباح است، یا کذب واجب است، لکن خب باید چون مسئله عقلی است، اگر امکان داشته باشد کاری بکند که زبانش دروغ نگوید این کار را انجام بدهد.

س: حاج آقا این احتراز به توره از چه جوری حمل می کنید احتراز بالتوره فقط؟

ج: خب الا انه ینبغی ان یحترز منه ما امکن

س: خب ما امکن باید آخرش که می گوید ضرورت

ج: لانه اذا، فتح باب الکذب، دقت بکنید. ایشان باز مسئله عقلی را، چون می گوید اگر در اینجا دروغ گفت یواش یواش زبانش به دروغ عادت می کند. مشکل کار این است. پس تا جایی که می تواند دروغ نگوید. مهما امکن. توره ای باشد کاری، فرض کنید ممکن است صلح بین دو طرف به پول بکند، خب پول برود بدهد دروغ نگوید. ما امکن هم فقط توره نیست. دقت کردید؟

س: فرض مسئله کسر و انکسار و مصلحت غالبه نیست. اگر این جهت هست دیگر وجهی برای توره نمی ماند

ج: چون می گوید باید کسر و انکسار باشد خب.

وقتی امکان توره باشد یا پول باشد دیگر اصلا کسر و انکسار نمی رسد.

س: قبل از مرحله کسر و انکسار است

ج: هان این قبل از مرحله کسر و انکسار است.

دقت کنید. تمام بحث ایشان عقلی است. دقت می کنید؟ البته عقل اینجا عقل چیز است، عملی است نه نظری.

ینبغی ان یحترز منه ما امکن، دقت کردید؟ لانه اذا فتح باب الکذب علی نفسه، اینجا فاء دارد، فیخشی، فاء زائد است. یخشی ان یتداعی

الا ما یستغنی عنه، چیزی که به آن نیاز نیست. و الی ما لا یقتصر علی حد الضروره، بعد برسد به جایی که ضرورت نباشد.

فیکون الکذب فی الاصل، فیکون الکذب حراما فی الاصل الا لضروره؛ ببینید ایشان راه را، پس بنابراین بحث را از این راه وارد شدند.

آن وقت آن بحث معروف که اگر حالا فرض کنید روایات ما مسئله ما امکن ندارد، احتراز ندارد. آن بحثی که می گویند در اینجا چون عقل

ادارک ملاکات می کند، چون این ادراک ملاک کرده ما حکم به العقل حکم به الشرع. پس شیخ انصاری رحمه الله علیه، در اینجا به نصوص نگاه کرده، این تقیید توش نیست. به حکم عقل نگاه کرده، به قول این آقا، خواهی نخواهی تقیید توش هست. لکن این حکم عقل اگر به درجه ای برسد که حجت باشد فتوا می دهد. چون به آن درجه نرسیده احتیاط کرده. همین بحث اول اصولمان.

چون این حکم عقلی به آن درجه رسیده، آن وقت روایات.

و الذی يدل على الاستثناء ما روى عن ام كلثوم قالت ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يرخص في شيء من الكذب، ببينيد اینجا ظاهراً آن قصه ثنائی است؛ یعنی کذب است هنوز.

الافى ثلاث، الرجل، اینجا دارد يقوم القول، یا يقوم القول، به نظرم يقول القول باید باشد. این حدیث ام کلثوم در مسلم دارد، اگر آقایان داشته باشند.

س: چاپ ما يقوم دارد

ج: يقوم؟

اینجا يقوم شاید يقوم القول بوده، يقوم که معنا ندارد.

س: يقول باید باشد

ج: بله به نظرم يقول باید باشد اشتباه چاپ شده است.

من چون احتیاط می کنم آن نظر شخصی خودم را بعد می گذارم. اول متن را ببینیم چه هست موجود.

يقول القول يريد به الاصلاح؛ این عبارت مشعر است به اینکه این يريد به الاصلاح هنوز کذب است. روی همان مبنای ثنائی. استثنای از کذب است.

و الرجل يقول القول في الحرب و الرجل يحدث امرأته، و المرأة تحدث زوجها، حالا یک چیزی بین خودشان پرت و پلا می گویند.

این روایت پیش اینها صحیح است. خوب دقت بکنید. ببینید وجود روایت صحیح به سند صحیح، خیلی موثر است در روایات

اصحاب ما. یعنی کلمات ائمه علیهم السلام.

س: استاد این اصلاح مطلق نبود الان اصلاح بین الناس نداشت

ج: يقول القول للاصلاح؛ مطلق است دیگر.

و بعد و قالت ايضا، حالا این شاید خود این ام کلثوم ملتفت نشده که این دو تا کلام را می شود تحلیل کرد.

لیس بکذاب من اصلاح بین اثین فقال خیرا او نمی خیرا؛ این اصلا کذاب نیست. این متن لیس بکذاب با آن متن قبلی فرق می کند. آن متن قبلی را هم فقط مسلم نقل کرده، این متن را بخاری هم نقل کرده. این متن بعدی را هر دو نقل کردند.

پس معلوم می شود این مسئله استثنا یک سابقه ای در حدیث صحیح دارد.

و قال الاسماء بنت یزید قال رسول الله (ص) کل الکذب یکتب علی ابن آدم الا رجل کذب بین مسلمین، ظاهرا مسلمین بخوانید، لیصلح بینهما؛ بخواند دو تا مسلمان را صلح بدهد.

این روایت را نوشته که احمد، مسند در احمد آمده و ترمذی هم آورده مختصرا، و حسنه، حسنه، یعنی حکم کرده حدیث حسن. کتاب ترمذی بعد از روایت حکم می کند. پس هم در صحیح بخاری هست هم در صحیح مسلم هست، هم در ترمذی هست، خیلی مصادر مهم، اینها را کمی می خوانم برای

این آن روز هم عرض کردم انصافا کتاب غزالی یکی از ائمه حدیث، یکی از ائمه رجال، تعلیقات رازده. کیست آن شهرزوری. و این کار در کتابهای ما هم بشود خیلی خوب است. افرادی که کاملا مسلط هستند یکی یکی خیلی مختصر در هاشم اینها را توضیح داده. این را چاپ کرده نه اینکه این را محقق کتاب نوشته. خیلی هم دقیق است. انصافا این نسخه ای که من دارم این حواشی اش حواشی بسیار دقیق و با ایجازش کاملا روشن است.

و روی عن ابی کاهل قال وقع بین اثین من اصحاب النبی (ص) حتی تصارما؛ صرم در لغت عرب به معنای جدایی است. قطع است. صرم به معنای قطع است. بله صرهم یعنی قطعهم.

فلقیتهما فقلت مالک و لفلان؟ فقد سمعته، بعد همان می گوید که گفتیم و فلانی تعریف کرد و فلانی تعریف کرد، بله، حتی اصلحا؛ اینها با همدیگر صلح کردند. یکی دورغ به این گفت یکی.

بینید دقت کنید، ثم قلت اهلکت نفسی، دقت بکنید، این شاید در ذهنش بوده که خوب است من صلح کردم، اما دروغ گفتم. دروغ هم بد است که. اهلکت نفسی و اصلحت بین هذین؛ تفکراتش روشن شد ریشه هایش؟ یعنی می خواهم بگویم که این بالاخره در وجدان انسانی یک طرف نیست. این باید یک جوری یک طرفه اش بکنیم.

فاخبرت النبی صلی الله علیه و آله وسلم، که آقا ما همچین کاری کردیم، دروغی گفتیم، فقال یا ابا کاهل اصلح بین الناس؛ چرا این حدیث را خواندم؟ بینید این گفتیم آقای خویی تمسک کردند به اطلاق فاصلحوا، گفته بودم، عمدا گفتم. از این مطلب معلوم می شود این تمسک آقای خویی هم درست بوده است. یعنی می شود به اطلاقات اصلحوا بین اخویکم تمسک کرد. رسول الله (ص) به او فرمود که این دروغت خوب بود. یک قاعده کلی فرمودند. اصلح بین الناس. خوب روشن شد چه می خواهم بگویم؟

چون اگر یادتان باشد اول مناقشه کردیم ممکن است کلام آقای خویی مناقشه بشود یک، مناقشه ای که اخباری ها دارند که اطلاقات کتاب حجت نیست. مناقشه دو، که اینجا اطلاق ثابت نیست. چون در مقام اصل تشریع است. مقدمات حکمت ۴۷: ۴۲ از این عبارت یا ابا کاهل اصلح بین الناس، معلوم شد آن نحوه استدلال درست است. حالا خود آقای خویی هم شاید توجه نداشتند. معلوم می شود آن ارتکاز، رسیدیم به زمان رسول الله (ص) دیگر. معلوم می شود این ارتکاز درست است. یعنی این ارتکاز که اصلاح بین الناس خودش یک عنوانی است که می آید حتی کذب که جزو کبائر است حلال می کند یا به تعبیر ایشان واجبش هم می کند. البته بله، ایشان نوشته این حدیث وقع بین رجلین بله، رواه الطبرانی و لم یصح؛ یعنی دیگر مشککش سند ندارد.

س: اطلاقش در جمیع محرمات نمی شود شد که

ج: بله. البته باز درجات را باید حساب کرد. راست است. دقت کردید؟

این روایت را که حالا این روایت یادتان باشد، امروز ظاهرا دارد وقت تمام می شود. در روایات ما هم شبیه این داریم. توی روایات خود ما، من بعضی روایات را عمدا می خوانم تأکید زیاد رویش می کنم، برای، این روایت را ایشان نوشته و لم یصح. در مصادر مشهورشان نیست. طبرانی آورده، معلوم نمی شود کدام یکی کبیر یا غیر کبیر، لکن نوشته و لم یصح. سند این حدیث صحیح نیست. خودش هم نوشته و روی عن ابی کاهل، خود غزالی هم نوشته بود روی.

خب این هم این.

البته غزالی دارد ای ولو بالكذب، یعنی اطلاق دارد. بله.

و قال عطاء بن یسار قال رجل للنبی (ص) اکذب علی اهلی؟ همین طور مرحوم شیخ هم دارد. در بعضی زوجه دارد، در بعضی اهل دارد. چون اهل شامل بچه و اینها هم می شود.

قال لا خیر فی الکذب، حضرت فرمود خوب نیست. قلت اعدھا و اقول لھا؟ وعده به او بدهم. کذب به این معنا. این هم اشاره به همان معناست که بحث وعده غیر از کذب است. این هم انشاء الله بعد عرض می کنیم که آیا وعده غیر از آن هست یا نه؟ این هم اشاره می کنیم.

قال لا جناح علیه؛ این حدیث را ایشان نوشته که ایشان نوشته که بعد مصادرش، کی مرسلا نقل کرده و هو فی الموطع عن صفوان بن سلیم معزلا عن غیر، معزلا یعنی این حدیث هم مشکل دارد. این حدیثی که اینجا هست حدیث معزلی است که قبولش مشکل است. و روی ان ابن ابی عذرہ، بله حالا یک روایت مفصلی است، یک قصه ای است مال عمر الان نمی خواهیم بخوانیم. خیلی هم طولانی است.

و عن النّوأس بن سمعان کلابی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما لی اراکم تتهافون فی الکذب تهافت الفراش فی النار، همین جور روی می آورید همین جور دروغ می گوید مثل اینکه به اصطلاح پروانه در آتش. کل الکذب یکتب علی ابن آدم لا محالة، خیلی تعبیر زیبا، همه اش نوشته می شود. سندش هم نزدشان ضعیف است. خودشان هم ابهام داشت.

الا ان یکذب الرجل فی الحرب فان الحرب خدعه او یکون بین الرجلین شحناء فیصلح بینهما او یحدث امرأته یرضیها، برای اینکه او را راضی کند. یک روایتی را از امیر المومنین (ع)، این روایت را در سندهای زیادی اهل سنت نقل کردند، که حضرت فرمود اذا حدثتکم عن النبی (ص) فلتن اخر من السماء، از آسمان بیافتم، احب فلتن، آن بخوانید به فتح همزه، که به تعبیر مصدر بشود. احب الی من ان اکذب علیه؛ و اذا حدثتکم فی ما بینی و بینکم فان الحرب خدعه؛ این خیلی متون زیادی و اسانیدش هم، فکر نمی کنم؛ یعنی امیر المومنین (ع) می فرماید اگر راجع به صفین و جنگ هایش چیزی بگویم دروغ می گویم. فکر نمی کنم شأن امام (ع) اجل از این حرفهاست. فکر می کنم این را هم جعل کردند برای حضرت.

س: والحرب خدعه در خود جنگ است نه اینکه

ج: بله دروغ گفتن توش نیست.

بعد هم روایت دیگری به اصطلاح، بعد بحثهای دیگری، من حالا وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. یکی هم معلوم می‌شود این بحث زن‌ها هم راجع به اینکه زن متعدد داشت، چون بحث ضرات است. ضرات یعنی به اصطلاح چه می‌گویند؟ هو و به لغت فارسی.

بعد ایشان یک مطلبی چون دیگر حالا کتاب را گفتم آوردم بخوانم، چون در بحث اصول آقایانی که تشریف دارند ما متعرض بحث من بلغ شدیم تسامح. ایشان در صفحه بعدش می‌گوید و قد ظن ظانون؛ افرادی گمان کردند، انه يجوز وضع الاحادیث فی فضائل الاعمال؛ تسامح در... و فی التشدید فی المعاصی، مثلاً اگر کسی این کار را کرد، روز قیامت چنین بشود. احادیث جعلی درست بکنیم که مردم آن گناه را انجام ندهند.

و فی التشدید فی المعاصی و زعموا ان القصد منه صحیح؛ هدفمان هدف خوبی است که این کار را انجام بدهیم.

و هو خطأ محض، خود غزالی می‌گوید این کاملاً دروغ است. خطا و اشتباه است.

بعد حدیث من کذب علی متعمدا را آورده، و هذا لا یرتکب الا لضرورة و لا ضرورة اذ فی الصدق مندوحة عن الکذب. و قول القائل ان ذلک قد تکرر علی الاسماع و سقط وقعه و ما هو جدید فوقه اعظم، این که خب زیاد دروغ گفتند. دیگر حالا دیگر وقتی زیاد شد دیگر حالا آدم احادیث عجیب و غریب هم بگوید اشکال ندارد.

بعد می‌گوید فهذا هوس، هوس هم خوانده می‌شود، هوس هم خوانده می‌شود. این خیالات است، این امور به اصطلاح ذوقیاتی است در شریعت. اذ الیس هذا من الاغراض التي تقاوم محذور الکذب علی رسول الله (ص) و علی الله تعالی، و یودی فتح بابہ الی امور تشوش الشریعة. اگر بنا بشود در مستحبات و نمی‌دانم معاصی و حرفهای عجیب و غریب، اصلاً شریعت را به هم می‌ریزد.

فلا یقاوم خیر هذا شره اصلاً ۵۷: ۴۸ و الکذب علی رسول الله (ص) من الکبائر التي لا یقاومها شیء.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین